



تصحیح بعضی منابع و ماخذ در امثال و حکم دهخدا

■ سعیدرضا بیات

نیست، نمی‌تواند، جوابگوی نیازهای امروزی ما باشد. بسیار گفته شده است که، تهیهٔ چنین فرهنگهایی، از یک تن تنها، ساخته نیست و کار گروهی می‌خواهد. اکنون می‌گوییم: هیچ اثر ارزشمندی، در این زمینه، نمی‌تواند، بدون چشم داشت بر امثال و حکم دهخدا، پای به هستی نهد. بر این باوریم که: کار دهخدا می‌باید، پی و پایه کار آیندگان باشد. هم از این رو است که، بر زدودن کاستی‌ها و نادرستی‌های این بنای بشکوه، پای می‌فشاریم. خوشبختانه دهخدا خود نیز، پیش از هرکسی، معایب کار خود را دریافته و کنار نهادن آنها را از متأخران، خواسته است. اینک به گمانم، تهیه فهرست موضوعی و بخش بندی کتاب بر پایه موضوع آن، خدمتی بس والا، در حق این اثر است. زیرا، یافتن یک داستان، در ترتیب الفبایی، مستلزم دانستن سرآغاز مثل خواهد بود و این امر جوینده را با دشواریهایی، روبرو خواهد ساخت.

پاره‌ای، از نواقص این گنجینه امثال را، در نوشته‌های پیشین خود بر شمرده‌ام و اینجا سر دوباره گویی نداریم. بلکه، این سیاهه، بر آن است تا سراینده‌گان راستین چندی از ابیات، که در کتاب دهخدا، بدون ذکر نام شاعر آمده‌اند، شناسانده شوند. همچنین در پاره‌ای موارد، به گمان ما، مؤلف ارجمند، در تشخیص سراینده ابیات، راه خطا پیموده‌اند، که در این صورت، با معرفی یکی از ماخذ خود، خواننده گرامی را به یافتن سرودهٔ مورد نظر، رهنمون خواهیم شد، تا خود، پیرامون آن به داوری پردازند. باز بگوییم که، لفظ‌های اندک در این کتاب، به هیچ روی، از ارزشهای فراوان آن، نخواهد کاست و پوششی بر این ستارهٔ رخشان ادب ما، نخواهد شد.

نخستین سروده، که می‌تواند آغازی نیک بر این نوشته نیز باشد، ترانه‌ای است، آگاهنده و امیدبخش: غرهٔ مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه بی‌ها بریده‌اند؟
نومید هم میباش که رندان جرعه نوش
ناکه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند
صاحب رباعی، «شیخ احمد جام» (زنده پیل) از بزرگان مشایخ ایران، در سدهٔ ششم است.
سالمرگ او را ۵۳۶ در سن نود و پنج سالگی دانسته‌اند. وی استاد در نظم و نثر و دارای تألیفاتی است، که از میان آنها کتاب ارزشمند «انس الثائبین» او، شهرتی سزاوار دارد. زنده یاد دهخدا، رباعی او را به غلط، از «خواجه عبدالله انصاری» دانسته است و به جای «غرهٔ مشو» در آغاز رباعی، «غافل مشو» را جایگزین نموده است، که خواننده گرامی، برای یافتن رباعی به این نکته توجه خواهد نمود.
مثلی است معروف که می‌گویند: «بیمانهٔ عمر هر که بر شود می‌میرد».

دهخدا ذیل مثل «بیمانهٔ پرشدن» ترانه‌ای را که خواهید خواند آورده است، اما گویی، زبان حال شاعر، وارونهٔ این مثل را می‌نماید:

ساقی اگر می‌نهدی می‌میرم
ور جام می‌از دست نهی می‌میرم
بیمانهٔ هر که پُر شود می‌میرد
بیمانهٔ من چو شد تهی می‌میرم
پوشیده نماند سراینده آنچه خواندید، «میرزا محمد حکیم شیرازی» شاعر نیمه دوم از سدهٔ دهم است.

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تراجم علوم انسانی

دستان یا مثل، پیشینه‌ای دیرینه‌تر از نویسندگی و سراینده‌گی دارد و چه بسا که کهنترین شاخهٔ درخت پر بار و تناور ادب پارسی باشد. دستان‌ها، داستانهای راستان زندگی مردمند که همچون آینه‌ای تمام‌نما، آیین‌ها، باور داشت‌ها و فرهنگ ملتی را در خود، باز می‌تابانند. درد و دریغ که هزار سالی بر ادب پهناور این مرز و بوم می‌گذرد ولی ما هنوز فرهنگنامه‌ای از این داستانها، که در خور این ادب گرانسنگ باشد، به دست نداریم و این بهنگامی است که ارزشمندترین کتابها به زبان تازی، در این زمینه، فراهم آورده پژوهندگان و اندیشمندان ایرانی است. ناسیاسی گناه است، تلاش همهٔ آنانی که، در گردآوری و ریشه‌یابی این داستانهای دلنشین پارسی کوشیده‌اند، در جای خود، ارزشمند است و سودمند، اما ناگزیر از این یادآوری هستیم که، از عمر فراگیرترین اثر، در این زمینه، بیش از شصت سالی می‌گذرد. کتاب «امثال و حکم» یادگار ماندگار شادروان «علی اکبر دهخدا» که به راستی و بی‌گزاف، همتایی برای آن در ادب فارسی

دوستان در پرده می‌گویم سخن
گفته خواهد شد به دستان نیز هم
«حافظ»



بند دیگری که بر اثر کاربرد فراوان، حکم داستان یافته، از «ملا محمد حسین نظیری نیشابوری» سراینده سده دهم است:

دست طمع که پیش کسان کرده‌ای دراز
بُل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش^۶
«نظیری» به سال ۱۰۲۳ در احمدآباد هندوستان درگذشته است. علامه دهخدا، به نادرست شعر او را، از «صایب» دانسته است.

بیت بعدی را، در کتاب امثال و حکم، باید زیر مصرع دوم آن یافت:

مرد بی برگ و نوا را سبک از جای مگیر
کوزه بی دسته چو بینی به دو دستش بردار^۷
بند دلنشین بالا، تراوش ضمیر «محمد طالب آملی» از جامه سرایان سده یازدهم است. وی در سال ۱۰۳۶ هجری، رخ با نقاب خاک پوشانید. اینک مطلع و چند بیت دیگر از غزل او:

شوخ چشمیا نظر از نرگس مستش بردار
شانۀ زلف نیی دست ز دستش بردار
ای بلورین ققد از رشک دلم خون گردید
زودتر لب ز لب باده پرستش بردار
ای سر زلف صنم گر بدلم یابی دست
جسدش پیش سگ انداز و شکستش بردار
«مرد بی برگ و نوا را سبک از جای مگیر
کوزه بی دسته چو بینی به دو دستش بردار»
بند پسین، مطلع غزلی است دلکش، که سراینده آن، بزرگ استاد سبک اصفهانی، «کلیم همدانی» است. اما مرحوم دهخدا به غلط آن را از شخصی به نام «الهی» دانسته‌اند:

روشندلان خوشامد شاهان نگفته‌اند
آیینه عیب پوش سکندر نمی‌شود^۸
چند بیت دیگر از غزل هم آورده می‌شود:
جان می‌کنم نهفته که دل بی نمی‌برد
خون می‌خورم چنانکه لیم تر نمی‌شود
کی می‌نهد دلیر قدم در محیط عشق
تا کس در آب دیده شناور نمی‌شود
پیداست تا کجاست ترقی ما که مور
گرسال یافت صاحب شهر نمی‌شود.
اشتباه دیگر دهخدا، در تشخیص سراینده این بند است:

هرآن کهتر که با مهتر ستیزد
چنان افتد که هرگز برنخیزد^۹
بیت از کتاب برقدر «ویس و رامین» است و سراینده آن «فخرالدین اسعد گرگانی» شاعر نامی سده پنجم است، ولی دهخدا، آن را از «سعدی» دانسته است.

«جلال الدین محمد بلخی» مشهور به «مولوی» یا «ملای روم» از سخن سرایان سده هفتم هجری است. بند زیرین، از کتاب پراوازه او «مثنوی معنوی» است، که از دفتر سوم آن آورده می‌شود:

بعد نومیدی بسی امیدهاست
از بی ظلمت بسی خورشیدهاست^{۱۰}
«امام فخر رازی» از ابدان دانمند ما است که در سده ششم می‌زیسته و به سال ۶۰۶ در سن ۶۲ سالگی، رخت از جهان بریسته است. منظومه پایین اوراست:

آنکس که بداند و بداند که بداند
اسب خرد خویش ز گردون بجهاند^{۱۱}

همان مصراع آمده است:

تا در طلب گوهر کانی، کانی
تا زنده به بوی وصل جانی، جانی^{۱۲}
فی الجمله حدیث مطلق از من بسنو
«هرچیز که در جستن آئی، آئی»
رباعی بالا را که، دهخدا از «باباافضل» دانسته است، از آن شخص دیگری، به نام «مولانا یعقوب چرخ» است که نگاه شعری می‌سروده است.
تا نرسندت مگو از هیچ باب
تا نخواندنت مرو برهبح در^{۱۳}

«ابن یمن» از سخندان نامبردار سده هشتم، و از سرآمدان قطعه سرایی در ایران است. بند بالا، بینی است از قطعه زیبایی او، که نگارنده را دریغ آمد. تمام آن را نیاورد، زیرا هر مصراع و بیت آن تواند که داستان و منلی باشد:

صحبت نیکان بود مانند مشک
کز نسیمش مغز جان یابد اثر

و آنکس که نداند و بداند که نداند
او لاشه خر خویش به منزل برساند
آنکس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند

«شیخ نجم الدین کبریا» (احمد بن عمر بن محمد) از سخندان صوفی در سده ششم هجری است، که در سال ۶۱۸ هنگامی که خوارزم به دست مغولان افتاد، به شهادت رسید. از او است:

حاکمان در زمان معز ولی
همه شبلی و بایزید شونند^{۱۴}
باز چون بر سر عمل آیند
همه چون شمر و چون یزید شونند
دهخدا یک بار بیت نخست را بدون ذکر نام شاعر آورده و بار دیگر در صفحه ۲۳۲ جلد نخست کتابش آن را به غلط از «سعدی» دانسته است.

جارگانی دیگری را می‌آوریم که لنگه پایانی آن از داستان‌های سایر به شمار است و در کتاب دهخدا زیر

هرکه از ناکس طمع دارد وفا
از درخت خشک می‌جوید ثمر
از هنرمندان طلب کن دوستی
زانکه یاری را نشاید بی‌هنر
در زمین دل نشان بیخ ادب
تا درخت عزت آید به بر
تا نرسندت مگو از هیچ باب
تا نخواندت مرو بر هیچ در
سخن سالار «سعدی شیرازی» را نیز بی‌بی است،
که بر امثال و حکم دهخدا راه یافته و آن این است:
با بدان بد باش با نیکان نکو
جای گل گل باش جای خار، خار^{۱۵}
هم اوراست:
گر مادر خویش دوست داری
دشنام مده به مادر من^{۱۶}
لنگه دویم این بیت از او نیز مثل است:
دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم
«ریسمان درپای حاجت نیست دستاموز»^{۱۷}
باز هم، بی‌بی است از غزل او:
میوه نمی‌دهد به کس، باغ تفرج است و بس
جز به نظر نمی‌رسد سبب درخت قامتش^{۱۸}
مصراع نخست را دهخدا بدین صورت آورده
است: «باغ تفرج است و بس میوه نمی‌دهد به کس».
مرحوم، «علی اکبر دهخدا» یکبار زیر مُثَل، «نزیب
مرا با جوانان جمید» و بار دیگر، «باین مَثَل: «در پیری
تو خود بگریزی از یار» سروده نغزی، از شاعر بزرگ
داستانسرا، «حکیم نظامی گنجه‌ای» را بدون ذکر نام
شاعر آورده است:
جوانی گفت پیری را چه تدبیر
که یار از من گریزد چون شوم پیر^{۱۹}
جوابش داد پیر نغز گفتار
که در پیری تو هم بگریزی از یار
ابیات فوق از مثنوی «خسرو و شیرین» آورده شد.
دهخدا از همین مثنوی، بیت دیگری را هم در کتاب
خود آورده است، و به خطا، آن را از «ناصر خسرو»
پنداشته. بیت این است:
دو دلبر داشتن در یکدلی نیست
دو دل کردن کسی را عاقلی نیست^{۲۰}
بیت بعدی باز هم از «خسرو و شیرین» نظامی
است، که بی‌نام شاعر در کتاب امثال آورده شده است:
نه دانش باشد آن کس را نه فرهنگ
که وقت آشتی پیش آورد جنگ^{۲۱}
اما «آیین غیب» جز پنج کتج، که همگی آنها در
قالب مثنوی‌اند، در دیگر قالبهای شعری هم،
طبع آزمایی کرده و چیره‌دستی خود را به رخ همگان
کشیده است. چارگانی پایین نیز از وی است. دهخدا،
به نادرست آن را به «ظهیر فاریابی» منتسب نموده
است:
ای روی تو همچو مشک و زلف تو جوخون
می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون^{۲۲}
رو مشک، ولی ترفقه در نافه هنوز
زلفت خونی که آید از نافه برون
خوانندگان گرامی، برای دیدن رباعی فوق، در
کتاب دهخدا، باید ذیل مصراع دویم آن بنگرند.
«مفلح اصفهانی» شاعر سده یازدهم، سراینده بی‌

است، که پس از این خواهید خواند.
«دهخدا» شعر او را نیز به ناصواب، از شخصی به
نام «مصاحب» دانسته است:
بهشت آنجاست کازاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد^{۲۳}
حال، جای آن دارد، یادی هم از «خواجه حافظ
شیرازی» کنیم. شاعری بنام، که شعر او، بی‌نام، در
کتاب امثال و حکم آمده است:
سعی ناپرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد بپس
بی‌بی که خواندید از غزلی است، بدین مطلع:
روی بنما و وجود خودم از یاد بپس
خرمن سوختگان را همه گو باد بپس
بیت بعدی هم از او است و لنگه دوم آن دستانی
زبانزد مردم است:
بفروغ چهره زلفت ره دل زند همه شب
چه دلاور است دزدی که به شب چراغ دارد^{۲۴}
دهخدا در مصراع دوم بجای «شب» «گف» را
جایگزین نموده است.
من موی را نه از پی آن می‌کنم خضاب
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه^{۲۵}
مردم چو مو به ساتم پیری سیه کنند
من موی را به مرگ جوانی کنم سیاه
سروده بالایا را دهخدا از «رودکی» دانسته است
درحالی که متعلق است به استاد «کسایی مروزی»
چامه‌گوی زبان آور سده پنجم. منظومه بسین نیز که در
بسیاری کتب، آن را از دقیقی دانسته‌اند در صفحه ۴۴
«ریاض الشعراء» (نسخه خطی کتابخانه مجلس
شورای اسلامی) به نام کسایی آمده است:
گویند صبر کن که تورا صبر بردهد
آری دهد ولیک به عمر دگر دهد^{۲۶}
من جمله عمر خود به صبوری گذاشتم
عمری دگر بپاید تا صبر بردهد
سروده دیگری که خواهید خواند، بی‌بی است از
غزل «میرزا عباس فروغی بسطامی» شاعر زمان
قاجارها. دهخدا به غلط، بیت او را از «صائب» دانسته
است:
عالم بی‌خبری طرفه بهستی بوده است
حیف و صدحیف که ما دیر خردار شدیم^{۲۸}
آغازین و دو بیت دیگر از غزل فروغی را هم
می‌آوریم:
آخر از کعبه مقیم در خمار شدیم
به یکی رطل‌گران سخت سبکیار شدیم
جذبۀ عشق کشتانید به گیتی مارا
که زهفتادو دولت همه بیزار شدیم
پا کشیدیم فروغی ز در مسجد و دیر
فارغ از کشمکش سبجه و زنار شدیم
اشتباه دیگری که نخست برخی از تذکره‌نویسان،
سیس مرحوم دهخدا، مرتکب آن شده‌اند، در تشخیص
سراینده شعری است که پس از این می‌خوانید:
شدم به دریا، غوطه زدم ندیدم در
گناه بخت من است این گناه دریا نیست
دهخدا بیت بالا را به همراه بندی دیگر، در ذیل
مصراع دوم آن آورده است و آن را از فردوسی
دانسته، اما این سروده از سخنسرای بزرگ توس

نست، بلکه، «عنصری» راست. مرحوم «قزوینی»
بیرامون بیت فوق، در یادداشت‌های خود، می‌آورد:^{۲۹}
[این بیت همراه بیت دیگر قبل از آن:
بزرگ درگه محمود زاوولی دریاست
چگونه دریا کانرا کرانه پیدا نیست
که در افواه جمهور، به فردوسی نسبت داده
می‌شود، به تصریح «نظام‌الدین محمود قمر
اصفهانی» از «عنصری» است نه از فردوسی و
نصه:
به حسب حال خود از شعر عنصری بی‌بی
نشسته‌ام بده افضاف سخت زیبا نیست
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در
گناه بخت من است این گناه دریا نیست]^{۳۰}
بیا فرایم که، چامه‌گویان دیگری هم، گاه بیت و گاه
مصراع از سروده مورد بحث را، تضمین کرده‌اند
برای مثال، «ابن بعین» در قطعه‌ای می‌آورد:
بلی جناب تو دریا و موج برگهر است
ولی چه سود کزان هیچ بهره مار نیست^{۳۱}
من از زگوهر دریای جود محروم
«گناه بخت من است این گناه دریا نیست»
و یا «شهبانی کاشانی» شاعر دوره قاجار، گوید:
ز دجله تا به لب هیرمند شد معلوم
که بخت مرد هنرمند هیچ والا نیست^{۳۲}
«شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در»
گناه بخت من است این گناه دریا نیست»
«آخوند ملا محمد سعید مازندرانی» (متوفی به
سال ۱۱۱۶) سراینده بیت پسین است:
ریخت به خانه خدا اشک ریای زاهدان
قحبه به مسجد افکند طفل حرامزاده را^{۳۳}
«بیت فوق، در کتاب دهخدا، ذیل مصراع دوم آن
آمده است.
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
بر اثر صبر نوبت ظفر آید^{۳۴}
بیت بالا در برخی نسخ به غلط از «حافظ» دانسته
شده است و استادی چون «دهخدا» نیز، این اشتباه را
تکرار نموده‌اند. این بیت مشهور در هیچ‌کدام از
دیوان‌های معتبر حافظ نیست زیرا متعلق است به
«حکیم تیبانی» از شاعران متقدم کشور ما و بیت دیگر
آن نیز چنین است:
بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
باز یکی روزگار چون شکر آید
«ملاشاه بدخشی» یا «شاه بدخشانی» ملقب به
«لسان الله» سخنور سده یازدهم است، که در سال
۱۰۷۲ در لاهور، زندگی را بدرود گفته است. او
سراینده شعری است که دهخدا آن را ذیل مَثَل: «حلا
حلوا دهن شیرین نمی‌شود» آورده است:
تا می‌نکنی ز معرفت شیرین شوم» آورده است:
حاصل نشود کام تو از نقل کلام^{۳۵}
حلا حلوا اگر بگویی صد سال
از گفتن حلوا نشود شیرین کام
بزرگ قصیده‌پردازان، استاد «خاقانی شروانی»
را قطعه نغزی است که در کتاب دهخدا به غلط از
«نوعی خوبشانی» آمده است:
باور نکردی که رسد کوه سوی کوه
مردم رسد به مردم باور بکردمی^{۳۵}
کوهی بدان تم که بدو کوه غم رسید
من مردمم چرا نرسیدم به مردمی

«امیر شاهی» (امیر ملک بن جمال الدین فیروز کوهی سبزواری) متخلص به «شاهی» غزلسرای نامدار قرن نهم هجری است که در خوشنویسی، موسیقی و نگارگری نیز دستی توانا، داشته است. (سالمرگ وی را ۸۵۷ هـ. دانسته اند.) او صاحب رباعی زیرین است که مرحوم دهخدا آن را با جایگزین کردن چند کلمه به نام «خیام» ثبت نموده است:

ما را چه از آن که هر کسی بد بیند
یک عیب که در ما بود او صد بیند^{۳۶}
ما آینه ایم. هر که در ما نگرَد
هر نیک و بدی که بیند از خود بیند
از پیش آهنگان جنبش بازگشت ادبی ایران، یکی هم «نشاط اصفهانی» است که در سال ۱۲۴۴ هـ. دیده را بر جهان گذرا بریست. مطلع غزلی از او است:

دلگشا بی یار زندان بلا است
هر کجا یار است آنجا دلگشا است^{۳۷}
دهخدا بیت بالا را بی نام شاعر، در کتاب خود آورده است، با این تغییر که در هر دو مصرع، کلمه «یار» را با «پول» عوض نموده اینک ابیاتی دیگر از این غزل:
کفر از ایمان جدا نبود ولی
مذهب عاشق ز مذهبها جداست
چشم حق بینی ز حق بیان مدار
هر کرا بیخود بینی با خداست

باد از آن جان به که مقلوب تن است
خاک از آن دل به که مفتون هوست
در پی دستار «هنر» به کار نیاید چوپخت بد باشد
دهخدا این سروده را آورده است:

هر آنکسی که نباشد ز اخترش اقبال
بود همه هنر او به خلق نامقبول^{۳۸}
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو
سرخاگراف و کربمی فساد و فضل فضول
گویند منظومه بالا «ابوزراع» (زرعه) معمری جرجانی» (متوفی به سال ۳۲۹ هـ.) است، در حالی که دهخدا سراینده ای ناشناس، به نام «ابوالعباس» را، سراینده آن معرفی نموده است.

چون نالم که در این سینه دل زاری هست
راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست^{۳۹}
بند بالا، از آن، «قاسم بیگ حائلی ترکمان تهرانی» (متوفی به سال ۱۰۰۰ هـ.) است، که پایین پاره دومین آن، در کتاب دهخدا، آورده شده است.
«سیدعلی صیدی طهرانی» از شاعران گزیده گوی سده یازدهم است، که از سال ۱۰۶۴ تا ۱۰۶۹ (که سالمرگ او است) در هند به سر برده. شعر آتی، مشهورترین شعر او است که دهخدا، آن را بدون نام شاعر، ذیل «همسایه ایم و خانه هم را ندیده ایم» آورده است:

در جلوه گاه ناز تو هر جا رسیده ایم
از خون دیده نقش دل خود کشیده ایم^{۴۰}
بی طالعی نگر که من و یار چون دو چشم
همسایه ایم و خانه هم را ندیده ایم
«مشرقی تکلو» از صاحب مشربان سخنوری، در زمان صفویان بوده که مشرب به حیانتش به سال ۱۰۰۰ هـ. از تهی سرشار شده است. او سراینده دوبیت زیرین است، که لخت دوم از آنها، بر زبانها جاری است و در کتاب ماندنی دهخدا همواره باقی:

تلخی فرقت یکروزه و صدساله یکی است
«می کشد زهر اگر اندک اگر بسیار است»^{۴۱}

دل و دین باختگان را چه غم از روز جزا؟
«راه بی خوف بود مردم غارتزده را»^{۴۲}

«کوشکی قاینی» از ندمای سلطان سنجر سلجوقی، می بوده است، که اشعاری چند از او به جای مانده، آنچه می آید، اثر طبع وی است، که دهخدا با اندک تغییری آن را در کتابش آورده:

هر که را مال هست و عقلش نیست
روزی آن مال مالشی دهدش^{۴۳}
وانکه را عقل هست و مالش نیست
روزی آن عقل بالشی دهدش
«خواجه همام تبریزی» از چکامه سرایان گشاده زبان ایران در اواخر قرن هفتم و اوایل سده هشتم هجری است. او را رباعی مشهوری است، که دهخدا ذیل بند دوم آن درج نموده است.

از آنجا که بیشتر حدیث ما در این مسوده، ناگفته می ماند، آوردن آن می تواند با مناسبت، و مایه نیک انجمنی (حسن مقطع) این گفتار باشد:

شد دوش میان ما حکایت آغاز
از هر بن مویم برآمد آواز^{۴۴}
شب رفت و حدیث ما بپایان رسید
شب را چه گنه حدیث ما بود دراز

پی نوشت ها:

- ۱- «امثال و حکم» - تألیف «علی اکبر دهخدا» - چاپ نسیم ۱۳۶۳ انتشارات امیر کبیر.
- ۲- این قلمزن، خود، کاری را در این زمینه آغاز نموده است، که بخشی از آن در «کیهان فرهنگی» سال نهم شماره ۳ با نام «کاوشی در امثال و حکم فقهی - حقوقی» به جای رسیده است.
- ۳- بنگرید به مقاله های «سعید رضاییات» با نام «اشعار امثال و حکم» در «روزنامه کیهان» پنجم و دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۰ نیز به «شعرهای بنام بی نام» از صاحب همین قلم، در «روزنامه اطلاعات» هفتم و چهاردهم تیرماه سال ۱۳۶۹.
- ۴- «انس الثانیین» تصنیف «احمد جام» (زنده ییل) مصحح «علی فاضل» مقدمه، صفحه پنج، چاپ اول ۱۳۶۸ انتشارات توس.
- ۵- «مضامین مشترک در شعر فارسی» تحقیق و تألیف «احمد گلچین معانی» چاپ اول ۱۳۶۹ ص ۵۸، انتشارات نازنگ.
- ۶- «کاروان هنر» تألیف «احمد گلچین معانی» چاپ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی - ج ۲ صفحه ۱۴۵۱ تاریخ چاپ ۱۳۶۹.
- ۷- «کلیات اشعار طالب آملی» مصحح «طاهری شهاب» چاپ کتابخانه سنایی صفحه ۶۰۲ تاریخ چاپ ندارد.
- ۸- «دیوان ابوطالب کلیم همدانی» مصحح «محمد قهرمان» چاپ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ص ۴۴۰ تاریخ چاپ ۱۳۶۹.
- ۹- «دوستان و دوستان» از «فخرالدین اسعد گرگانی» به تصحیح «ماگالی توپو» - «الکساندر گواخاریا» انتشارات بنیاد فرهنگ ایران صفحه ۱۲ تاریخ چاپ ۱۳۲۹.
- ۱۰- «مثنوی معنوی» «جلال الدین مولوی بلخی رومی» مصحح «نیکلسون» چاپ ششم صفحه ۵۱۷ چاپ امیرکبیر سال ۱۳۵۹.
- ۱۱- «تذکره هفت اقلیم» اثر «امین احمد رازی» به تصحیح «جواد فاضل» چاپ کتابفروشی علمی ج ۳ ص ۱۷ تاریخ چاپ ندارد.
- ۱۲- «ریحانة الادب» تألیف «میرزا محمد علی مدرس» جلد ۶ صفحه ۱۴۴ چاپ سوم ۱۳۶۹ انتشارات خیام.
- ۱۳- بنگرید به مرجع شماره ۱۱ جلد ۱ صفحه ۳۳۴.
- ۱۴- «دیوان اشعار ابن یسین فریومدی» مصحح «حسینعلی باستانی راد» صفحه ۴۲۵ و ۴۲۶ چاپ دوم ۱۳۶۳. از انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۵- «کلیات سعدی» به اهتمام «محمدعلی فروغی» چاپ هشتم صفحه ۷۲۵ چاپ امیرکبیر ۱۳۶۹.
- ۱۶- همان مرجع بالا صفحه ۸۳۴.

- ۱۷- همان مرجع ص ۴۱۵.
- ۱۸- همان مرجع ص ۵۲۹.
- ۱۹- «خسرو و شیرین» از «نظامی گنجی» مصحح: «بهروز ثروتیان» صفحه ۶۴۵ چاپ اول ۱۳۶۶ انتشارات توس.
- ۲۰- همان مرجع بالا صفحه ۵۰۲.
- ۲۱- باز همان مرجع صفحه ۵۳۴.
- ۲۲- «دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجی» به کوشش «سعید نفیسی» ص ۲۵۶ و ۲۵۷ چاپ ۱۳۳۸ کتابفروشی فروغی.
- ۲۳- مرجع شماره ۵ صفحه ۴۵.
- ۲۴- «دیوان حافظ» تصحیح «پرویز ناتل خانلری» در دو جلد انتشارات خوارزمی ۱۳۶۲.
- ۲۵- نقل از «حافظ شیرین سخن» اثر «محمدمعین» صفحه ۵۹۷ چاپ ۱۳۶۹ ج ۲ بکوشش «مهدخت معین» (نگارنده این بیت را در دیوانهای موجود حافظ نیافت).
- ۲۶- «اشعار حکیم کسایی مروزی» تألیف «مهدی درخشان» چاپ دانشگاه تهران ص ۴۰ سال ۱۳۶۴.
- ۲۷- بنگرید به همان مرجع بالا صفحه ۴۳.
- ۲۸- «حدیقة الشعراء» تألیف «سیداحمد دیوان بیگی شیرازی» مصحح «عبدالحسین نوایی» ج ۲ صفحه ۱۳۴۶ چاپ اول سال ۱۳۶۵.
- ۲۹- «یادداشت های قزوینی» به کوشش «ابرج افشار» ج ۶ صفحه ۱۰۲ با تلخیص نگارنده. از انتشارات علمی سال ۱۳۶۳.
- ۳۰- مرجع شماره ۱۴ صفحه ۳۵۵.
- ۳۱- مرجع شماره ۲۸ ج ۲ صفحه ۹۲۴.
- ۳۲- مرجع شماره ۵ صفحه ۱۵۶. «طغرای مشهدی» شاعر سده یازدهم در این مضمون گفته است:
مرد خدا نمی شود گرچه زن از کنار خود
بر در مسجد افکند طفل حرامزاده را
- ۳۳- مرجع شماره ۵ صفحه ۱۵۲.
- ۳۴- «تاریخ ادبیات در ایران» از «ذبیح الله صفا» جلد ۵ بخش دوم صفحه ۱۲۳۶ از انتشارات فردوس، چاپ اول ۱۳۶۴.
- ۳۵- «دیوان خاقانی شروانی» مصحح «علی عبدالرسولی» ص ۶۹۰ از انتشارات کتابخانه خیام. این شعر در «دیوان خاقانی» مصحح «ضیاءالدین سجادی» هم هست.
- ۳۶- «تاریخ ادبیات در ایران» «ذبیح الله صفا» ج ۴ چاپ سوم ۱۳۶۴ صفحه ۳۱۴.
- ۳۷- «گنجینه دیوان نشاط اصفهانی» به کوشش «حسین نخعی» (آذران) صفحه ۴۸ چاپ دوم ۱۳۶۲ انتشارات شرق.
- ۳۸- «پیش آهنگان شعر فارسی» به کوشش «محمد دبیرسیاقی» چاپ اول ۱۳۵۱ صفحه ۱۶۸.
- ۳۹- مرجع شماره ۵ صفحه ۱۱۹.
- ۴۰- «دیوان صیدی طهرانی» به کوشش «محمد قهرمان» صفحه ۱۹۹ چاپ ۱۳۶۴ انتشارات اطلاعات.
- ۴۱- مرجع شماره ۵ صفحه ۲۱۸.
- ۴۲- همان مرجع صفحه ۱۱۹.
- ۴۳- مرجع شماره ۱۱ ج ۲ ص ۳۲۴.
- ۴۴- «دیوان همام تبریزی» به تصحیح «رشید عیوضی» چاپ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز صفحه ۲۱۴ چاپ مرداد ۱۳۵۱.